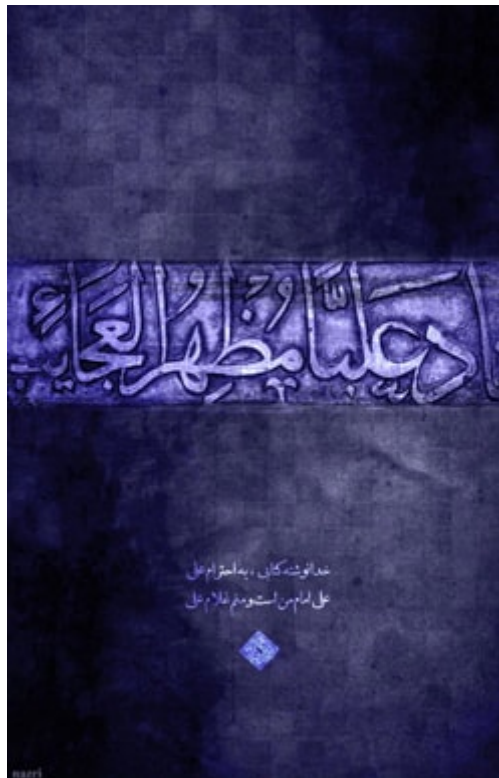




چکیده

قاطعیت، به معنای اجرای مناسب و به موقع قانون و بهره گیری از قدرت مشروع در جهت اجرای عدالت است و مدارا به معنای سعه صدر و تحمّل آرای دیگران. در این مقاله این دو مفهوم با استفاده از کلام و سیره امام علی (علیه السلام) تجزیه و تحلیل می شوند و مواردی مانند مدارای حضرت با خلفای قبل از خود و 25 سال سکوت، قاطعیت و مدارای ایشان در برابر مخالفان حکومت (اصحاب جمل، صفین و خوارج) بررسی می گردد. دعوت کارگزاران به مدارا و قاطعیت، قاطعیت در اجرای عدالت و نفی تبعیض، اجرای عدالت و قاطعیت در برابر تخلف کارگزاران، قاطعیت در اجرای احکام و قوانین الهی، قاطعیت در برابر تخریب کنندگان فرهنگ اسلامی و باورهای دینی و شدت عمل نسبت به معترضان و منتقدان توطئه گر، نمونه های عملی مطرح شده در این خصوص هستند.

مقدمه

دنیاخواهی و افزون طلبی زمامدار، نزدیکان او و افراد موقعیت طلب و سودجو، آفتی است که معمولاً حکومت‌ها را تهدید می‌کند. عامل اصلی پیدایش این آفت نوع تصمیمات و برخورد حاکم در مواجهه با موافقان و مخالفان حکومت است. حکام پس از رسیدن به قدرت، برای وابستگان خود و نیز کسانی که در به قدرت رسیدن آنان نقش داشته‌اند، امتیازاتی اختصاص می‌دهند و با نادیده گرفتن تخلفات آنان، زمینه بهره‌گیری بیشتر آنان را از اموال عمومی فراهم می‌سازند؛ تا آن‌جا که حکومت به ابزاری برای رسیدن به تمایلات و خواسته‌های شخص حاکم و نزدیکان وی تبدیل می‌شود. طبیعی است که چنین حالتی، تضییع حقوق بسیاری از افراد جامعه را نیز به دنبال دارد و این بدان سبب است که حاکم نسبت به حفظ حقوق افراد عادی جامعه که تأثیر زیادی در حفظ قدرت وی ندارند، از خود شدت عمل بروز نمی‌دهد. این حاکمان با استفاده از تطمیع و تهدید و اعطای امتیازات خاص، مخالفان خود را به اطاعت وامی‌دارند و در صورت تسلیم نشدن آن‌ها هیچ‌گونه اغماضی ندارند و با شدت با آنان برخورد می‌کنند.

امام علی (علیه السلام) از ابتدای ظهور اسلام در دامن پیامبر (صلی الله علیه وآله) بزرگ شده بود و رحمت و شفقت پیامبر نسبت به انسان‌ها و مدارای آن حضرت با دشمنان و نیز قاطعیت او را در دفاع از حق مشاهده کرده بود (1) و در نتیجه، از ابتدا حیات سیاسی و اجتماعی آن حضرت بر اساس این دو اصل، یعنی قاطعیت و مدارا، شکل گرفته بود. این دو اصل، که ریشه در قرآن و روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارد، در شخصیت علی (علیه السلام)، که خود قرآن ناطق است، نمود خارجی یافته است. خداوند، پیامبر خود را نرمخو و فردی معرفی می‌فرماید که از خطای دیگران در می‌گذرد :

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» . (2)

پس به برکت رحمت خداوندی، با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آن‌ها درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن... .
و در جای دیگر می‌فرماید :

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (3)

تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

این بدان معناست که رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر اساس رحمت برای تمامی انسان‌ها چه موافقان و چه مخالفان برنامه‌ریزی شده است. این رحمت در سایر آیات با امر به شدت و قاطعیت در مقابل گروه‌هایی خاص مطرح شده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با توجه به موقعیت‌های پیش آمده به آن عمل می‌نمود. خداوند در معرفی پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را قاطع و با ملایمت نیز معرفی می‌کند :

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» . (4)

محمد رسول خداست و کسانی که با اویند، بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربان‌اند.

«فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَأَخْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ»

(5)

وقتی ماه‌های حرام تمام شد، مشرکان را در هر جا یافتید بکشید و آن‌ها را دستگیر و محاصره کرده، راه را بر آنان

ببندید.

از طرف دیگر، خداوند پیامبرش را از قصد مشرکان و کفار آگاه می کند و به وی متذکر می شود که آنان توقع سهل انگاری از تو دارند و می خواهند در مسائل اصولی دین مداهنه و سهل انگاری کنی تا آنان نیز اندکی از دین خود مایه بگذارند :

«وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (6)

آن ها دوست دارند تو کوتاه بیایی تا آنان نیز کوتاه بیایند.

و این بدان معنا است که در برخی از اصول دین نمی توان با کسی مصالحه و سازش کرد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) نیز بر اساس تعالیم قرآن، چه در زمانی که قدرت ظاهری در اختیار داشتند و چه زمانی که قدرت ظاهری در اختیار ایشان نبود، با مخالفان خود و دیگر افراد جامعه بر اساس این دو اصل مدارا و قاطعیت عمل می کردند و از رخدادهای تاریخی می توان به دست آورد که اجرای این دو اصل در پیروزی اسلام و گسترش آن نقش بسزایی داشته است.

علی (علیه السلام) هنگام حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) مطیع محض آن حضرت بود و هر جا که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تشخیص می دادند که باید با مخالفان مدارا کرد، علی (علیه السلام) به تبعیت از ایشان، مدارا و سازش می کردند و در مواردی که لازم بود با قاطعیت برخورد کنند، طبق دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) شدت عمل به خرج می دادند. حضرت در تبعیت از پیامبر و اجرای دستورهای ایشان هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی داد و در هیچ موردی سستی و سهل انگاری نمی کرد، تا آن جا که وقتی عده ای از قاطعیت و شدت عمل حضرت علی (علیه السلام) درباره بیت المال مسلمین به پیامبر شکایت کردند، حضرت فرمود :

«إِزْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ.»

از بدگویی علی دست بردارید که او در اجرای دستور خدا، بی پروا و سخت گیر است و نسبت به دین خدا اهل سازش و مداهنه نیست.

قاطعیت و مدارا، توضیح مفهومی و مصداقی مدارا

در فرهنگ علوم سیاسی مدارا، رواداری، بردباری، تحمل آرای دیگران، و سعه صدر را معادل لغت انگلیسی (tolerance) قرار داده و آن را بدین شرح تعریف کرده اند :

1. حالتی که به موجب آن، دو طرف اختلاف ناگزیر وجود یکدیگر را تحمل کنند؛ 2. تحمل هرگونه عقیده و رواداشتن بیان آن، که از ارزش های مهم لیبرالیسم سیاسی است. با شروع عصر روشنگری و رواج این باور که حقیقت، نسبی است، بنیان تساهل و اعتقاد به آزادی استوار شد...؛ 3. خصوصیت اخلاقی که بیانگر طرز برخورد با تمایلات، اعتقادات، عادات، عقاید، و رفتار با دیگران است. این خصوصیت، مستلزم پذیرش گرایشات فکری مختلف، وجود بینش آزادیخواهانه و طرد هر گونه خودکامگی است؛ 4. رواداشتن وجود آرا و عقاید مختلف سیاسی و عقیدتی و اجتماعی در درون یک نظم سیاسی و اجتماعی؛ 5. پذیرش انفعالی آنچه فرد نتواند مانع بروز آن شود، ولی مورد قبول و تصویب او نیز نباشد. (7)

هرچند در مباحث دینی نمی توان تمام موارد فوق را با همان گستردگی که در مباحث علوم سیاسی مطرح شده است پذیرفت و این خود نیازمند بحثی مستقل است تا مشخص شود دقیقاً کدام یک از موارد مدارا و تا چه حد و مرزی مورد پذیرش اسلام است اما اجمالاً می توان ادعا کرد که بر اساس دستورهای اسلام، در قرآن کریم و سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله) و معصومین (علیه السلام)، مدارا و نرمش، یکی از ارزش های اصیل در فرهنگ اسلامی است که بسیاری از موارد فوق را قطعاً شامل می شود. برخی از مصادیق آن عبارت اند از: گذشت در مسائل شخصی؛ تحمل عقاید رقیب در عین پای بندی و باور به حقانیت اعتقادات دینی؛ سعه صدر علمی و گشودن فضای تعامل و تعاطی افکار و انظار؛ مماشات و مدارا برای تدبیر امور جامعه و تنظیم شؤون حکومت؛ مسامحه با خودی ها و دوستان و زیردستان و ستمدیدگان در چارچوب شرع و قانون؛ نرمش در کیفیت ترویج اسلام و ارزش های دینی؛ مدارا با مخالفان و دشمنان غیرمعاند که برای آرامش و نظم جامعه خطرناک نیستند، و در برخی موارد پذیرش انفعالی چیزی که مورد پذیرش انسان نیست ولی نمی تواند آن را تغییر دهد.

مدارا و مدهانه در کنار اصل مدارا، در آیات و روایات پدیده ای به نام مدهانه مطرح شده است. اگر مدارا حالت افراطی بیابد که انسان در تمام مسائل شخصی و اجتماعی و با تمام گروه ها و در هر مسأله ای سازش کند، مدهانه نامیده می شود. چنین انسانی هیچ اصلی را نمی تواند به عنوان پایه در زندگی خود بپذیرد و هر لحظه روش خود را تغییر می دهد و خود را با خواسته های دیگران هماهنگ می کند. چنان که در مقدمه گذشت، قرآن پیامبر را از مدهانه با کفار منع نمود. آنچه از مدارا در این بحث مدنظر است و در سیره و کلام حضرت بدان پرداخته شده، یکی پذیرش انفعالی چیزی است که فرد نمی تواند مانع آن شود، ولی مورد قبول او نیز نیست مانند حالتی که حضرت نسبت به کارهای سه خلیفه قبل از خود داشته اند و دیگری، مدارا با مخالفان و تحمل اعتقادات شخصی آنان است، به شرطی که با مبانی اصولی اسلام منافات نداشته باشد و آنان دست به شورش نزنند مانند مدارای حضرت علی (علیه السلام) با مخالفان خود در حکومت و سوم، خصوصیت اخلاقی و گذشت حضرت در مسائل شخصی.

قاطعیت بر اساس آنچه در مباحث بعدی خواهد آمد، قاطعیت را می توان اجرای به موقع و مناسب قانون و بهره گیری از قدرت مشروع برای اجرای عدالت نسبت به خود و دیگران تعریف کرد و مواردی مانند قاطعیت در استیفای حقوق مردم، برخورد با کارگزاران متخلف حکومتی و قاطعیت در طرد خواسته های غیرمشروع شخصی و... را از موارد آن نام برد. بدین ترتیب قاطعیت ضد خشونت است؛ (8) زیرا قاطعیت به کارگیری قدرت است و در مباحث علوم سیاسی «قدرت و خشونت ضد یک دیگرند و آن جا که یکی سلطه مطلق پیدا کند، دیگری وجود نخواهد داشت» (9) و «قانون گذاری، تصمیم گیری، فرمان دادن و مجازات کردن از وظایف اصلی قدرت در داخل همه گروه هاست». (10) بنابراین، قاطعیت در اجرای قوانین و مجازات تخلف کنندگان از قانون، در حیطه قدرت مطرح می شود، نه در حیطه خشونت؛ زیرا عنصر غیرقانونی بودن (11) از ممیزات خشونت است و در اسلام به شدت و در تمام موارد با آن برخورد شده و اجازه خشونت به معنای فوق به هیچ کس و در هیچ شرایطی داده نشده است.

در این مقاله سعی خواهد شد موارد عملی اجرای این دو اصل در سیره حضرت علی (علیه السلام) بررسی گردد و تأکید بیشتر بر مواردی است که حضرت با مخالفان خود به ویژه در زمان به قدرت رسیدن مواجه بوده اند و در

کنار این بحث، به قاطعیت ایشان در اجرای عدالت و عدم تبعیض در جامعه و سختگیری در مورد کارگزاران حکومتی نیز اشاره خواهیم کرد.

مدارا با خلفا و 25 سال سکوت هرچند در کتاب های تاریخی اطلاعات کامل و دقیقی از دوره دوم حیات سیاسی اجتماعی حضرت علی (علیه السلام) فاصله میان رحلت پیامبر و خلافت ظاهری او وجود ندارد، اما همین موارد کمی که مورخان نقل کرده اند، بیانگر آن است که حضرت در این دوره خاص و حساس از تاریخ اسلام، با این که خلافت و جانشینی پیامبر را از حقوق مسلم خود می دانست و آن را حقی الهی برای خود قلمداد می نمود، اما هنگامی که دیگران حکومت را تصاحب کردند، در برابر غصب شدن حق خویش، مدارا در پیش گرفت. اگرچه آن حضرت به مناسبت های گوناگون و به افراد مختلف حقانیت خود را گوشزد می نمود، اما از نظر عملی دست به شمشیر نبرد و از راه خشونت در جهت به دست آوردن حق خود بهره نبرد؛ بلکه برای حفظ اسلام نوپایی که دشمنان از هر طرف در کمین بودند موقعیتی پدید آید تا آن را ریشه کن سازند، با خلفا از در سازش درآمد (12) و در موارد مختلفی که مصلحت مسلمین اقتضا می کرد، به عنوان یکی از بزرگ ترین نخبگان جامعه، آنان را از مشورت های خود بهره مند می ساخت. (13) به تعبیر خود حضرت، چونان شخصی که خار در چشم و استخوان در گلو داشته باشد، بر فتنه های فتنه انگیزان و جهل ناآگاهان حلم ورزید (14) و با آنان نرمش و مدارا نمود. آن حضرت برای پیشبرد اسلام و حفظ اصول ارزشی و کمک به گسترش آن در جهان آن روز همت گماشت و در عمل نشان داد که مدارا همیشه از طرف صاحبان قدرت در برابر زیردستان نیست؛ بلکه در مواردی نیز لازم است نخبگان جامعه و حتی آنانی که بیشترین حق را در جامعه دارند و به علی از حق خود محروم مانده اند حرکتی برخلاف مصالح عامه دین و مسلمین انجام ندهند مگر زمانی که حرکت اصلاحی آنان هیچ گونه ضرری برای جامعه نداشته باشد و در عین حال، از طریق ارشادات و راهنمایی های خود، به منظور تقویت مبانی دینی و نظام مسلمین، حکومت را یاری رسانند؛ (15) بدین معنا که در تمام موارد، منافع عمومی را مدّ نظر قرار دهند و نوع برخورد خود را بر اساس آن تنظیم کنند.

حضرت علی (علیه السلام) در زمان عثمان، که بیت المال را در میان بستگان خود تقسیم می کرد و ابوذر را با آن مقام علمی و تقوا به ربذه تبعید نمود، فقط به مشایعت ابوذر اکتفا کرد و در عمل، با حکم خلیفه مخالفت نکرد و در موارد مختلف که افرادی می کوشیدند از خشونت بر ضد عثمان استفاده کنند، آنان را از این عمل برحذر داشت و بارها میان عثمان و مخالفان او میانجیگری نمود و کوشید که واقعه پدید آمده بدون خشونت و خونریزی پایان پذیرد و تا آخرین لحظه هم با فرستادن امام حسن و امام حسین (علیه السلام) به منظور حمایت از عثمان، حسن نیت خود را اثبات نمود. اما این حرکت به معنای تأیید اعمال عثمان نبود؛ زیرا بعد از رسیدن به قدرت با قاطعیت تمام کوشید اموالی را که به ناحق در حکومت عثمان به افرادی خاص رسیده بود، باز گرداند.

حضرت در دوران خلفا در مواردی که علناً مخالفت با حکم خدا را مشاهده می کرد و به خصوص در مواردی که حاکمان با استفاده از قدرت خود می کوشیدند حدود الهی را بر برخی از نزدیکان خود جاری نسازند، با قاطعیت وارد میدان می شد و از حکم خدا دفاع می کرد. در واقع، این عمل به منظور تثبیت حاکمیت دینی و امیدوار شدن مردم به حکومت صورت می گرفت. برای مثال در جریان شرابخواری ولید بن عقبه، استاندار عثمان در کوفه، که شرابخواری او برای خلیفه ثابت شده بود، آن حضرت وقتی دید دیگران جرأت اجرای حد را ندارند، شخصاً اجرای حد را برعهده گرفت. در تاریخ آمده است که کسی جرأت نداشت بر پشت ولید تازیانه ای فرود آورد، علی بن ابیطالب

چون اوضاع و احوال را چنین دید، خود تازیانه ای در دست گرفت و بر ولید وارد شد. ولید علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به خدا سوگند داد و خویشتاوندی خود را با او به یادش آورد. علی (علیه السلام) گفت : ساکت باش! همانا سبب هلاکت بنی اسرائیل آن بود که حدود الهی را تعطیل کردند... بگذارید قریش مرا جلاد خود بخواند! (16)

به نقل مسعودی، علی (علیه السلام) او را گرفت و برای حدّ شرعی تازیانه بر پشتش فرود آورد. عثمان، خلیفه وقت، بر علی (علیه السلام) اعتراض نمود و گفت : تو حق چنین رفتاری را با او نداشتی! علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود :

حق دارم و بدتر از این هم سزاوار کسی است که فسق ورزد، و از چنگال عدالت و اجرای قانون بگریزد. (17)

این بدان معناست که اگر نخبگان جامعه در مواردی تعطیلی حکمی را مشاهده کنند و توانایی اعمال قدرت و فشار بر حکومت، برای اجرای آن حکم الهی را داشته باشند، وظیفه دارند که بدون وارد شدن ضرر به جامعه مسلمین، در این جهت حرکت کنند و با استفاده از موقعیت خود و با فشاری که بر حکومت وارد می سازند، آن را وادار به اجرای حدود الهی نمایند. البته این در موردی است که حاکم، مشروعیت الهی نداشته باشد و در اجرای حکم الهی تعلل کند.

قاطعیت و مدارا در برابر مخالفان حکومت

حضرت علی (علیه السلام) پس از رسیدن به قدرت، مبنای انتخاب افراد را برای واگذاری مناصب حکومتی، لیاقت معنوی و کاردانی آنان قرار دادند و در تقسیم بیت المال نیز بر اساس عدالت نسبت به همه افراد جامعه یکسان برخورد نمودند. بدین ترتیب، طبیعی بود افرادی مانند طلحه و زبیر که به پست و مقامی نرسیده بودند (18) و تمام آمال و آرزوهای خود را بر باد رفته می دیدند و نیز حاکمان عزل شده که منافع مادی خود را از دست داده بودند با آن حضرت مخالفت کنند و به همراه کسانی که از ابتدای خلافت با حضرت بیعت نکرده بودند، گروه مخالفان حکومت علی (علیه السلام) را تشکیل دهند. در این میان، گروهی نیز از یاران نادان حضرت بر اثر جهل و نادانی، در اواخر حکومت حضرت به گروه مخالفان پیوستند و در تاریخ به خوارج مشهور شدند.

روش حضرت در مقابل این مخالفان، ابتدا نرمش و مدارا بود، اما هنگامی که تمام راه های مسالمت آمیز بسته شد، برای خاموش کردن فتنه ای که آنان ایجاد کرده بودند با قاطعیت اقدام نمود. حضرت هیچ گاه مخالفان خود را از امتیازات عمومی که حق هر مسلمان در جامعه اسلامی بود، محروم نساخت و سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد و هیچ گاه مخالفی را به صرف اتهام مخالفت یا اعلام مخالفت، دستگیر یا زندانی نکرد و تا زمانی که با آنان اتمام حجت کامل ننموده و از تمام راه های مسالمت آمیز برای هدایت و بازگشت آنان بهره نبرده بود، از در جنگ و شدت عمل وارد نشد. سطور آتی دلیلی برای اثبات این ادعاست.

مدارا و قاطعیت با اصحاب جمل

حضرت علی (علیه السلام) که از قصد شوم طلحه و زبیر آگاه بود، هیچ گاه قبل از رفتنشان به مکه به صرف اتهام این که در آینده قصد مخالفت دارند آنان را دستگیر و زندانی نکرد و یا از حرکتشان به سوی مکه ممانعت ننمود. هنگامی که حضرت از نقشه آنان برای جنگ بر ضد خود آگاه شد، دستور به کشتن آن ها نداد و لشگری را برای جنگ با آنان به مکه نفرستاد؛ بلکه از راه سازش و مسالمت درآمد و با نوشتن نامه با آنان به گفت و گو نشست و بیعت آنان را با خود یادآوری کرد (19) و کوشید که غائله از راه مسالمت آمیز پایان یابد. بدین ترتیب سعی حضرت بر آن بود که از طریق گفت و گو، مخالفان خود را بر سر عقل آورد و آنان را به اطاعت مجدد از حکومت وادارد و جامعه اسلامی را از گسیختگی نجات دهد. حضرت در این باره می فرماید :

همانا این گروه به سبب نارضایتی از حکومت من به یک دیگر پیوسته اند و من تا هنگامی که بر جامعه و اجتماع احساس خطر نکنم، شکیبایی پیشه می کنم؛ چه این که آنان اگر بر این افکار سست و فاسد باقی بمانند و بخواهند اهداف خود را عملی سازند، نظام جامعه اسلامی از هم گسیخته خواهد شد. (20)

بدین ترتیب حضرت مرز تساهل و مدارا با مخالفان را تا مرحله ای می داند که حرکت مخالفان و اقدامات عملی آنان سبب مفسده و گسیختگی نظام جامعه اسلامی نگردد. اما اصحاب جمل بدون توجه به بیانات ایشان، لشکرکشی کردند و در بصره عده ای را به شهادت رساندند و جنگی تمام عیار با امام (علیه السلام) به راه انداختند و عملاً تمام راه های مسالمت آمیز را بستند. در این هنگام حضرت با قاطعیت تمام با فراخواندن نیروهای خود برای دفع فتنه جملیان به سوی بصره حرکت کردند. حضرت در جواب جمعی از سربازان که ایشان را از تعقیب طلحه و زبیر منع می کردند، فرمودند :

به خدا سوگند، من چون گفتار نباشم که با آهنگ به خوابش کنند و فرییش دهند و شکارش کنند. من تا زنده ام، با یاری جویندگان حق و فرمانبران یکدل، به رویگردانان از حق و نافرمانان بددل خواهم تاخت. (21)

ونیز فرمودند :

اگر سر باز زنند، تیغ تیز در کار است، که درمان نابکار است و حق را یار. شگفتا! از من می خواهند به میدان کارزار آیم و در نبرد پایداری نمایم. مادرشان بر آنان بگرید. تاکنون کسی مرا از جنگ نهراسانده و از شمشیر نترسانده، که من به خدای خود یقین دارم و در دین خود شبهه ای ندارم. (22)

با این که جملیان در بصره جنایات زیادی را مرتکب شده بودند و دیگر جایی برای اتمام حجت برای آنان باقی نمانده بود، اما حضرت برای آخرین بار از روش گفت و گو برای هدایت آنان استفاده کرد و یکی از یاران خود را به عنوان سفیر به همراه قرآن نزدشان فرستاد و آنان را به عمل به قرآن فراخواند تا شاید کلام خدا سبب شود سر عقل آیند و درنتیجه، از خونریزی و خشونت بیشتر در جامعه اسلامی جلوگیری شود. اصحاب جمل به جای پذیرفتن قرآن و گوش دادن به پیام سفیر، با قساوت تمام وی را تیرباران کردند و به شهادت رساندند. (23)

در این مرحله بود که دیگر جایی برای سازش و تساهل باقی نمانده بود و حضرت باید با قاطعیت این فتنه را خاموش می کرد. بدین جهت پس از شهادت سفیر، دستور حمله به اصحاب جمل را صادر نمود و آنان را شکست داد. اما نکته مهم در جریان جمل این است که حضرت پس از کشته شدن فرماندهان جنگ (طلحه و زبیر) که علت اصلی جنگ بودند، دستور داد در میدان جنگ این اعلامیه را که در ابتدای جنگ برای سربازان خوانده شده

بود، دوباره برای آنان بخوانند :

مردم! زخمی های دشمن را نکشید؛ فراری ها را تعقیب نکنید؛ پشیمان شدگان را مورد توبیخ و سرزنش قرار ندهید؛ اگر کسی از افراد دشمن سلاح خود را بر زمین انداخت در امان است. آنان را آزار نرسانید. هر کس وارد خانه خود شد و در را بر روی خود بست، خون و جان او محفوظ است؛ آزارش ندهید. تمام افراد سپاه دشمن از سیاه و سفید، کوچک و بزرگ، زن و مرد، همه در امانند و کسی حق تعرض به آنان را ندارد. (24)

و بدین ترتیب حضرت تمام افراد دشمن را از عفو عمومی و بزرگواری خود برخوردار نمود. (25) اما در کنار این عفو که در واقع بازگشت از قاطعیت قبلی به مدارا و سازش دوباره با مخالفان بود برای این که آنان این سازش او را حاکی از ترس یا ناتوانی اش نشمارند، در نامه ای خطاب به مردم بصره اعلام کرد که اگر دوباره گوش به حرف آشوبگران دهند و بر ضد حکومت حرکتی کنند، پاسخی شدیدتر از جنگ جمل دریافت خواهند کرد :

من گنهکارانتان را بخشودم و از آن که رو برگردانده بود، شمشیر را برداشتم و آن کس را که روی آورد قبول نمودم؛ لیکن اگر کارهای ناروا و نادرست و اندیشه های نابخردانه و سست، شما را وادارد که راه جدایی در پیش گیرید و اطاعت مرا نپذیرید، بدانید که من آماده به کار، نزدیک شمایم و به یک لحظه سر وقت شما می آیم. اگر مرا از آمدن به سوی خود ناچار سازید، چنان جنگی آغاز کنم که جنگ جمل در مقابل آن بازی کودکانه جلوه کند. با این همه، من فرمانبران شما را ارج می نهم و پاس حرمت خیرخواهان شما را دارم. نه بیگناه را به جای گنهکار می گیرم، و نه پیمان شکن را به جای پیمانگزار و متعهد می پذیرم. (26)

بدین گونه، امام (علیه السلام) معیار مدارا و سازش یا قاطعیت در مقابل مخالفان حکومت را تعیین فرمودند. مرز آغاز قاطعیت و پایان یافتن مدارا، جایی است که مخالفان شمشیر به دست می گیرند و با راه انداختن جنگ داخلی، نظام جامعه اسلامی را بر هم می ریزند. در این مورد تا زمانی که فتنه خاموش نشده است و سردمداران آن زنده هستند و می توانند به توطئه خود ادامه دهند این قاطعیت باید ادامه یابد؛ اما همین که سردمداران فتنه کشته شدند و افراد باقی مانده تمایلی به جنگیدن با حکومت نداشتند، باید بخشیده شوند.

مدارا با اهل کوفه

حکومت ها معمولاً کسانی را که از دستورهای شخص حاکم سرمی پیچند خصوصاً اگر موارد حساس و مهمی مثل جنگ در میان باشد به شدت تنبیه می کنند و لاقلاً عده ای را برای عبرت گرفتن دیگران شدیداً مجازات می نمایند؛ اما حضرت علی (علیه السلام) پس از بازگشت از بصره و ورود به کوفه، نسبت به کسانی که از آن حضرت تبعیت نکرده و در جنگ با دشمن با ایشان همکاری نکرده بودند، فقط به توبیخ و عتاب لفظی اکتفا کرد و از در مسالمت با آنان درآمد. یکی از فرماندهان حضرت که انتظار حرکتی شدید از حضرت در مقابل تخلف کوفیان را داشت، برخاست و با لحنی اعتراض آمیز گفت : من این مقدار مجازات را برای آنان کم می دانم. به خدا سوگند، اگر دستور بدهی آنان را می کشم. امام با جمله «سبحان الله» او را هشدار داد و فرمود : ... از حد و اندازه تجاوز کردی. او دوباره برخاست و در دفاع از گفته قبلی خود چنین استدلال کرد : شدت عمل و تجاوز از حد در جلوگیری از حوادث ناگوار از ملایمت و نرمش با دشمنان مؤثرتر است. حضرت در جواب او فرمود : خداوند چنین دستوری

نداده است. وقتی انسان در مقابل انسان کشته می شود، دیگر ستم و تجاوز از حد چه جایی دارد؟ «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»؛ اسراف در قتل آن است که غیرقاتل را به جای قاتل بکشید و خداوند از این عمل نهی نمود و آن را ستم و تعدی دانست. (27)

این حرکت اصولی حضرت سبب شد متخلفان جرأت یابند و علت شرکت نکردن خود را در جنگ با طلحه و زبیر بیان کنند و در واقع، انتقاداتی را که از حضرت داشتند بر زبان جاری سازند. حضرت نیز فرصت یافت که با بیان کامل، آنان را به اشتباهاتشان آگاه سازد تا هدایت شوند. برای مثال، ابوبرده بن عوف از متخلفانی بود که به جنگ با اصحاب جمل و کشته شدن آنان انتقاد داشت و از علت وقوع نبرد جمل و کشته شدن عده ای در کنار طلحه و زبیر از علی (علیه السلام) سؤال کرد. امام نیز به شورش طلحه و زبیر، و قتل و غارت آنان، و کشته شدن شخصیتی مانند ربیعۀ بن عبدی و گروهی از مسلمانان و قتل هزارنفر از یاران خود توسط اصحاب جمل اشاره نمود و از نیرنگ و پیمان شکنی آنان با امام خود سخن گفت. آن گاه فرمود: آیا حال در این موضوع تردید داری؟ ابوبرده گفت: من تا به حال در حقانیت تو در تردید بودم، ولی از این بیان، نادرستی روش آنان بر من آشکار شد و دریافتم که تو هدایت یافته و راه یافته ای. (28) بدین گونه حضرت با رفتار و گفتار خود نشان داد که می توان افرادی را که مخالفت آنان از روی جهل و ناآگاهی است و عنادی ندارند، با منطق و استدلال به مسیر حق هدایت کرد.

مدارا و قاطعیت با قاسطین

امام علی (علیه السلام) در ابتدای خلافت خود، معاویه را از حاکمیت شام عزل کرد و هیچ گاه او را به عنوان حاکم از طرف خود به رسمیت نشناخت. نتیجه آن شد که سپاه شام و عراق در سرزمینی به نام صفین به نبرد پرداختند. (29) حضرت قبل از شروع جنگ، با نامه نگاری کوشیدند معاویه را وادار سازند که با اختیار خود حکومت شام را واگذار کند و از دستور حاکم مسلمین پیروی نماید؛ اما هنگامی که این مذاکرات به نتیجه ای نرسید حضرت با آنان جنگید. روش حضرت پس از اتمام جنگ و به هنگامی که نزدیک بود دشمن شکست بخورد، با روش ایشان در جنگ جمل تفاوت داشت؛ به این معنا که بعد از جنگ جمل عفو عمومی صادر نمود و تمام مخالفان را بخشید و دستور داد فراریان را تعقیب نکنند، ولی در جنگ صفین دستور داد که حتی فراریان از جنگ را نیز بکشند.

امام هادی (علیه السلام) تفاوت روش امام علی (علیه السلام) در مقابل اصحاب جمل و اصحاب صفین را ناشی از آن می داند که پس از کشته شدن طلحه و زبیر و پشیمانی مردم از جنگ و مراجعت به منازل خود، مخالفان رهبر و فرماندهی نداشتند که دوباره این سربازان و مخالفان را جمع آوری کند و مجدداً جنگ را شروع نماید؛ اما در لشکر معاویه هنوز معاویه و متصدیان و برنامه ریزان زنده بودند و در صورتی که فراریان یا مجروحان جنگ بخشیده می شدند، آنان را دوباره سازماندهی می کردند و بر ضد حکومت از آنان استفاده می نمودند. (30) بدین گونه در سیره حضرت، قاطعیت در مورد مخالفانی که دست به شمشیر برده اند، تا زمانی جایز است که رهبران آن گروه مخالف و برنامه ریزان آن زنده هستند؛ اما اگر این برنامه ریزان کشته شدند، دیگر جایی برای

قاطعیت نیست و نباید نسبت به مخالفانی که نمی توانند گروهی برانداز تشکیل دهند و از افراد عادی جامعه هستند، قاطعیت به خرج داد، بلکه باید آنان را بخشید.

مدارا و قاطعیت با خوارج

سیره حضرت علی (علیه السلام) در مواجهه با مخالفان خود این بود که به صرف جدا شدن آنان از حضرت و اعلام مخالفت، اقدامی انجام نمی داد و تا زمانی که قصد براندازی حکومت و انجام اقدامات عملی در این زمینه از آنان بروز نمی داد، با آنان مدارا می کرد. خَرِیتِ ناجی یکی از یاران حضرت بود که از بیعت او خارج شده بود و قصد شورش بر حکومت علوی را در سر می پروراند. اصحاب امیرالمؤمنان (علیه السلام)، آن حضرت را از قصد خَرِیت آگاه ساختند و متذکر شدند که وی قصد خروج از کوفه و شورش دارد، و از امام خواستند قبل از بیرون رفتن از شهر، او را دستگیر و زندانی کند. آن حضرت فرمود :

اگر ما همه کسانی را که متهم هستند دستگیر کنیم، در این صورت زندان ها پر خواهد شد؛ تا زمانی که مردم تظاهر به خلاف نکرده و وارد عمل نشده اند، آنان را دستگیر و زندان و مجازات نخواهیم کرد. (31)

بدین گونه، حضرت در مقابل کسی که علناً با ایشان مخالفت می کرد و کلام او حاکی از اعلام جنگ بود، ابتدا از راه خشونت وارد نشدند، بلکه کوشیدند راه گفت گو با او را بازکنند تا شاید از این راه به اشتباهات خود پی ببرد و اصلاح گردد. در مرحله دوم، او را در جامعه آزاد گذاشت که زندگی شخصی خود را ادامه دهد و به صرف مخالفت و اتهام شورش، اجازه نداد او را دستگیر و زندانی کنند. سرانجام، وقتی که خَرِیت دست به شمشیر برد و عملاً مبارزه ای مسلحانه بر ضد حکومت راه انداخت، دیگر جایی برای تساهل و مدارا باقی نمانده بود، لذا حضرت با قاطعیت وارد عمل شد و به یکی از فرماندهان شجاع کوفه به نام معقل بن قیس ریاحی مأموریت داد تا فتنه خریّت را سرکوب کند. معقل نیز در نبردی سخت، خریّت را به قتل رسانید.

خوارج مخالفانی بودند که نسبت به حضرت از هیچ تهمت و انتقاد ناروایی کوتاهی نمی کردند، اما حضرت در مواجهه با آنان روش مدارا را برگزید و تا زمانی که مخالفتِ آنان در حدّ کلام بود، واکنش نشان نداد و آنان را از حقوق قانونی و مالی خویش محروم نساخت و از جامعه اسلامی طرد نکرد. در مواردی که خوارج به حضرت تهمت کفر و شرک می زدند، یاران او قصد داشتند که به شدت با آنان برخورد کنند، اما حضرت فرمود :

آرام باشید! جواب حرف زشت، حرف زشت است یا گذشت از گناه، [نه اعدام]. (32)

و در مواردی که خوارج می کوشیدند با توهین به حضرت سخنرانی او را قطع کنند، باز حضرت از درِ سازش با آنان درمی آمد. روزی امام (علیه السلام) در مسجد در حال سخنرانی بود که ناگهان یک نفر از خوارج از گوشه مسجد فریاد زد : «لاحکم الاّ لله» و به دنبال او، جمعی دیگر نیز این شعار را سردادند. دقایقی سخن امام (علیه السلام) قطع شد. آن گاه امام در پاسخ فرمود :

سخنی است به ظاهر حق، اما آنان باطلی را دنبال می کنند... تا وقتی با ما هستید از سه حق برخوردارید : از ورود شما به مساجد خدا و نمازگزاردن در آن جلوگیری نمی کنیم؛ شما را از بیت المال محروم نمی سازیم؛ و تا آغاز به جنگ نکرده اید با شما نبرد نخواهیم کرد. (33)

بدین گونه حضرت نه تنها به سبب توهین و بر هم زدن سخنرانی، آنان را تنبیه نکرد، بلکه از ورود مجدد آنان به مساجد و شرکت در نماز جماعت مسلمین نیز ممانعت به عمل نیاورد و به مانند دیگر مسلمانان حقوق آنان را پرداخت؛ ولی مرز سازش و مدارا را مشخص کرد و فرمود : «تا آغاز به جنگ نکرده اید با شما نمی جنگیم» و این بدان معناست که اگر شروع به جنگ و خونریزی کردید، دیگر نباید انتظار رحمت و رأفت و سازش و مدارا داشته باشید، بلکه باید منتظر قاطعیت و شدت عمل باشید، حضرت فرمود :

اگر سکوت کنند با آنان همچون دیگران معامله می کنیم، و اگر سخن بگویند پاسخ می گوییم، و اگر شورش کنند با آنان می جنگیم. (34)

بدین ترتیب زمانی که خوارج، جنگ را آغاز کردند، حضرت با قاطعیت تمام در نهروان با کشتن بسیاری از آنان این فتنه را، که توسط جاهلان متنسک پدید آمده بود، خاموش کردند.

قاطعیت در برابر همکاری با دشمن

از قاطعیت حضرت در مقابل مخالفان، هم چنین مواردی است که اینان به نحوی با دشمن همکاری می کردند. برخی از این همکاری ها در حد شایعه پراکنی و تضعیف روحیه سربازان خودی و برخی دیگر همکاری مستقیم و جاسوسی برای دشمن بوده است. حضرت در مقابل شخص جاسوسی که بر ضد مسلمانان و به نفع دشمن فعالیت می کرد با شدت برخورد نمود و حتی در موردی دستور داد که دست وی را ببرند. (35) (که سرانجام آن شخص به واسطه همین قطع شدن دست کشته شد). اما در مواردی که همکاری با دشمن در حد پخش شایعه و تضعیف روحیه سربازان بود، حضرت ابتدا از طریق گفت و گو می کوشید آنان را ارشاد کند و اگر به ارشادات و راهنمایی های حضرت اهمیت نمی دادند، در برخی موارد آنان را تبعید می کرد. برای مثال حنظله بن ربیع، که در لشکر حضرت در جنگ صفین حضور داشت، هنگام حرکت به سوی معاویه، روحیه مردم را متزلزل می کرد و حتی حضرت را از جنگ با معاویه برحذر می داشت. امام در مرحله اول به او فرمود : آیا بر ضد ما هستی یا با ما؟ او اظهار داشت : نه بر ضد تو و نه با تو هستیم. حضرت با توجه به زمان خاص و موقعیتی که برای حرکت به سوی معاویه تشخیص داده بودند، حنظله را به رُها (شهری بین موصل و شام) تبعید کرد، ولی وی از اجرای حکم سر باز زد و شبانه از کوفه گریخت و به معاویه پیوست. بعد از این که او به دشمن ملحق شد، حضرت با قاطعیت دستور داد که خانه او را در کوفه خراب کنند، (36) تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

در موردی دیگر، هنگام جنگ نهروان پس از آن که حضرت از شهر کوفه بیرون آمده بود، نامه ای از جانشین آن حضرت در کوفه به او رسید که دو قبیله از قبایلی که در کوفه زندگی می کنند، شما را نفرین می کنند و برای دشمنان شما آرزوی پیروزی می نمایند. حضرت در این موقعیت حساس با این دو قبیله با قاطعیت برخورد نمود و در جواب نامه به جانشین خود در کوفه نوشت :

آن دو قبیله را از کوفه بیرون کن و اجازه نده کسی از آنان در کوفه زندگی کند. (37)

دعوت کارگزاران به مدارا و قاطعیت

در موارد مختلف، امام علی (علیه السلام) کارگزاران خود را به سازش و مدارا با مردم و گذشت از تخلفات جزئی آنان سفارش نموده اند. برای نمونه حضرت در عهدنامه مالک اشتر هنگام انتخاب او به استانداری مصر می فرماید :

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارًّا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ : أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَفَّكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ. يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَأِ. فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ...» . (38)

قلب خویش را نسبت به مردم، سرشار از رحمت و محبت و لطف کن، و در برابر آنان همچون حیوان درنده ای مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری؛ زیرا آنان دو گروه بیش نیستند؛ یا برادران دینی تو هستند یا انسان هایی همچون تو که گاه از آنان لغزش سر می زند و ناراحتی هایی به آنان عارض می گردد و به دست آنان عمدا یا به اشتباه کارهایی انجام می شود. از عفو و گذشت خود، آن مقدار به آن ها عطا کن که دوست داری خداوند از عفو تو عنایت کند... .

حضرت خطاب به ابن عباس فرماندار بصره نوشت :

با مردم بصره به نیکی رفتار کن و گره وحشت و ترس از حکومت را از دل هایشان بگشای تا به راه آیند و احساس امنیت کنند. (39)

در کنار دعوت آنان به مدارا، تذکر داده اند که باید این مدارا در موارد خاص با قاطعیت همراه باشد :

فرمان خدا را برپا ندارد، جز کسی که درباره حق سازش نکند و خود را خوار نسازد و در پی طمع ها نتازد. (40)
پس در آنچه تو را مهم می نماید، از خدا یاری جوی و درشتی را به اندکی نرمی بیامیز، و آن جا که مهربانی باید، راه مهربانی پوی، و جایی که جز درشتی به کار نیاید، درشتی پیش گیر... . (41)

قاطعیت در اجرای عدالت و نفی تبعیض

حضرت علی (علیه السلام) در اجرای عدالت، چه در موارد اقتصادی مانند تقسیم بیت المال و چه در واگذاری مناصب حکومتی و نیز در برخورد با کارگزاران متخلف، هیچ گونه سهل انگاری و مدارا را جایز نمی دانستند و برای استیفای حقوق مردم، با متخلفان با قاطعیت برخورد می کردند. آن حضرت اموال را به طور مساوی بین همه تقسیم می نمودند و مناصب حکومتی را بر اساس لیاقت و نه خویشاوندی یا نزدیکی به افراد واگذار می کردند. چنان که در ابتدای بحث گذشت، قوم سالاری و نفوذ خویشاوندان و استفاده از رابطه های نسبی و سببی در رسیدن به قدرت و تقسیم آن، آفتی است که حکومت ها را دائما تهدید می کند؛ اما یکی از ویژگی های حضرت

علی (علیه السلام) آن است که کسی نتوانست با استفاده از عنصر خویشاوندی یا برتری نژادی، در آن حضرت نفوذ کند و از این طریق به مطامع و منافع شخصی خود برسد. این بدان علت بود که حضرت از ابتدای به قدرت رسیدن، با قاطعیت تمام در مقابل این طمع ورزی ها استقامت نمود و مصلحت مسلمانان را در نظر گرفت و آن را بر مصلحت شخصی افراد و گروه های خاص ترجیح داد.

در تاریخ آمده است که دو تن از نزدیکان حضرت به نام های عباس بن عبدالمطلب و ربیعه بن حارث، فرزندان خود، فضل بن عباس و عبدالله بن ربیعه، را نزد علی (علیه السلام) فرستادند تا از آن حضرت بخواهند که آن دو را به سیمت کارگزار حکومت در امور صدقات و مالیات بگمارد. حضرت در مقابل خواسته این دو نفر، ردای خویش را افکند و بر روی آن دراز کشید و فرمود : ... سوگند به خدا پیوسته در این حال می مانم تا شما دو نفر را ناامید به سوی پدرانانتان بازگردانم. (42)

یعقوبی می نویسد : بعضی روایت کرده اند که علی (علیه السلام) فرمانداری یمن را به طلحه و حکمرانی یمامه و بحرین را به زبیر سپرد. آن دو، هنگام پذیرش این سمت از باب تشکر و قدردانی گفتند : از این صله رحم که انجام دادی و حق خویشاوندی که به جای آوردی جزای خیر بینی! علی (علیه السلام) گفت : آیا شما این را صله رحم حق خویشاوندی می دانید؟! زمامداری بر مسلمان را به حق خویشاوندی چه کار؟ آن گاه حکم را از آن دو پس گرفت. آن دو برآشفتن و گفتند : دیگران را بر ما ترجیح دادی! علی (علیه السلام) فرمود : اگر این حرص و آزمندی در شما پدیدار نمی گشت من درباره شما عقیده ای دیگر داشتم. (43)

حضرت با این برخورد و قاطعیت خود، به خصوص با افرادی مثل طلحه و زبیر که هم از بستگان حضرت بودند و هم خود را در به قدرت رسیدن حضرت مؤثر می دانستند، نشان داد که جز از طریق کاردانی و تقوا راهی برای رسیدن به مقام در حکومت علی (علیه السلام) وجود ندارد.

حضرت نه فقط در واگذاری مناصب دولتی از عنصر خویشاوندی استفاده نکردند، بلکه در تقسیم بیت المال نیز با قاطعیت تمام عدالت را اجرا کردند و نگذاشتند مانند خلفای سابق، نزدیکان حاکم از مواهب بیشتری برخوردار شوند. در مواردی که برخی از بستگان حضرت تقاضای امکانات بیشتری از بیت المال داشتند، ایشان به شدت با آنان مخالفت می کردند.

عبدالله بن جعفر، داماد و برادرزاده علی (علیه السلام)، روزی در عصر خلافت آن حضرت به حضور او آمد و گفت : شایسته است امر فرمایید که برای زندگی روزمره ام به من کمک مالی شود. سوگند به خدا برای تأمین زندگی چیزی ندارم جز این که گوسفند یا الاغ خود را بفروشم. امام علی (علیه السلام) به او فرمود : چیزی برای تو نزد من نیست، مگر این که به عموی خود دستور دهی تا از بیت المال دزدی کند و به تو بدهد. (44) بدین ترتیب حضرت با این جواب او را محروم ساخت.

طلحه و زبیر که در حکومت علی (علیه السلام) به منصبی نرسیده بودند، لاقلاً توقع داشتند که حضرت از نظر مالی تفاوتی بین آنان و دیگران قائل شود و مقدار بیشتری از اموال بیت المال را در اختیار آنان قرار دهد. به همین علت، چند روز پس از بیعت با حضرت نزد او آمدند و اظهار داشتند : ای امیرمؤمنان! بر سختی زیاد و مخارج فراوان زندگی در شهر مدینه و نیز بر عیال وار بودن ما آگاهید؛ مستمری ما از بیت المال برای زندگی ما کافی نیست.

امام فرمود : می گوئید من چه کنم؟ گفتند : از همین بیت المال به مقدار مخارج به ما ارزانی دارید. امام فرمود : شما از مردم بخواهید؛ اگر آنان همگی پذیرفتند که از حقوق آنان از بیت المال به شما بدهم من انجام خواهم

داد. آن دو اظهار داشتند : ما هرگز چنین نخواهیم کرد و اگر بر فرض ما نیز از مردم بخواهیم، آنان نخواهند پذیرفت. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود : پس من سزاوارترم بر نپذیرفتن خواسته شما؛ چراکه وقتی صاحبان مال اجازه نمی دهند، من چگونه اجازه دهم؟ پس آن دو، از نزد حضرت بیرون رفتند. (45)

حضرت هیچ گاه در طول حکومت خود سعی نکرد از طریق تطمیع مخالفان و تضييع حقوق مسلمین از مخالفت آنان جلوگیری کند و این عمل را ظمی در حق سایر مردم می دانست. هنگامی که گروهی از سپاهیان حضرت به سوی معاویه فرار کردند، جمعی از یاران حضرت به او گفتند : ای امیرمؤمنان! به این گروه که به طمع دنیا تو را ترک گفته و به سوی معاویه رفته اند، از بیت المال اندکی بیشتر بدهید و این گروه از اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم برتری دهید. علی (علیه السلام) فرمود :

آیا از من می خواهید که پیروزی را در چهره ظلم و ستم جست و جو کنم و به جهت پیروز شدن و ماندن جمعی، ستم روا دارم؟ به خدا سوگند، تا هنگامی که خورشید می تابد و ستاره ای در آسمان ساطع است، این کار را نخواهم کرد. همانا اعطا و بخشش مال در غیر حق و غیرمجرای آن اسراف و تبذیر است. (46)

بدین گونه ایشان مدارای با مخالفان را از طریق پرداخت چیزی که حق آنان نیست، نفی نمودند و با قاطعیت بر روی مطلبی که از ابتدای به قدرت رسیدن وعده داده بودند اجرای عدالت و بازگرداندن بیت المال تأکید نمودند. حضرت در ابتدای خلافت فرموده بود :

به خدا سوگند اگر ببینم بیت المال مسلمین حتی مهر زنان یا بهای کنیزکان شده است آن را باز می گردانم. همانا در عدالت گشایش است و آن که عدالت را بر نتابد، ستم را سخت تر یابد. (47)

و در جای دیگر می فرماید :

به خدا سوگند، اگر شب ها را بر روی خار به صبح رسانم و مرا در طوق های آهنین از این سو به آن سو کشند، برایم خوشتر و بهتر است از این که در روز رستاخیز در حالی که بر یکی از بندگان ستم روا داشته یا اندک چیزی را از کسی ناروا گرفته باشم، در محضر خدا و رسولش حاضر شوم. چگونه به خاطر نفسی که به فرسودگی و کهنگی شتابان، و زمان ماندنش در زیر خاک طولانی و فراوان است، به کسی ستم و ظلم نمایم؟! (48)

پس از بیان این مطلب نمونه ای عملی از اجرای عدالت را به شرح زیر بیان می فرمایند :

به خدا عقیل را دیدم پریش و سخت درویش. از من خواست که قدری از گندم شما بدو دهم. کودکانش را دیدم که از بیچارگی ناداری موی ژولیده و رنگشان تیره گردیده، گویی بر چهره هایشان نیل کشیده اند. او پی در پی مرا دیدار کرد و گفته خود را تکرار نمود. گوش به گفته اش نهادم. پنداشت دین خود را بدو می دهم و در پی او افتاده، و راه خود به یک سو نهاده ام. پس آهنی بر او گداختم، و به تنش نزدیک ساختم. چنان فریاد برآورد که بیمار از درد چنین ناله زند. نزدیک بود از داغ آن قالب تهی سازد. او را گفتم : نوحه گران بر تو بگریند؛ گریستن مادر در داغ فرزندان از آهنی می نالی که انسان به بازیچه آن را گرم ساخته، و مرا به آتشی می کشانی که خدای جبارش به خشم گداخته؟ (49)

اجرای عدالت و قاطعیت در برابر تخلف کارگزاران

حضرت پس از انتخاب کارگزاران می کوشیدند که با روش های مختلفی بر اعمال آنان نظارت کنند. تمام کارهای حاکمان زیر نگاه تیزبین امام (علیه السلام) بود و در صورت مشاهده خلاف، آنان را مؤاخذه، عتاب یا از کار برکنار و مجازات می نمود. (50) اگر از ظلم آنان به مردم یا بی توجهی به آنان یا حیف و میل بیت المال آگاه می شدند به شدت و با سرعت اقدام می کرد. حضرت به یکی از کارگزاران حکومت که در اموال بیت المال خیانت کرده بود، نامه ای نوشت و او را از عواقب شدیدی که در انتظارش بود آگاه ساخت :

... پس، از خدا بیم دار و مال های این مردم را باز سپار، و اگر چنین نکنی و خدا مرا یاری دهد تا بر تو دست یابم کیفرت دهم که نزد خدا عذرخواه من گردد و به شمشیرت بزنم که کس را بدان نزد من جز آن که به آتش در آمد. به خدا اگر حسن و حسین (علیه السلام) چنان کردند که تو کردی، از من روی خوش نخواهند دید و به آرزویی نخواهند رسید، تا آن که حق را از آنان بستانم و باطلی را که به ستمشان پدید شده، نابود گردانم. (51)

برای مثال می توان به شدت عمل حضرت در مقابل مصقلة بن هبیره و تقاضای غرامت بیت المال از او، (52) عزل منذر بن جارود از حکومت اصطخر شیراز، (53) عزل اشعث بن قیس از حکومت آذربایجان، (54) نامه عتاب آمیز حضرت به عثمان بن حنیف (55) که در جلسه مهمانی ای شرکت کرده بود که مخصوص ثروتمندان بود و فقرا در آن حضور نداشتند توبیخ یکی از والیان که درباره اهل ذمه آن سامان ستم روا داشته بود (56) و توبیخ شریح قاضی (57) اشاره کرد. امام علی (علیه السلام) در نامه ای به زیاد بن ابیه که جانشین عبدالله بن عباس در فرمانداری بصره بود چنین نوشت :

و همانا به خدا سوگند می خورم، سوگندی راست که اگر مرا خبر رسد که در اموال مسلمانان اندک یا بسیار خیانت کرده ای، چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال مانی و درمانده به هزینه عیال و خوار و پریشان حال. (58) یکی دیگر از موارد قاطعیت حضرت با قضاتی بود که نسنجیده، حکمی را خلاف موازین شرعی صادر می کردند. برای نمونه در تاریخ آمده است که شریح قاضی که در عصر خلافت علی (علیه السلام) از سوی آن حضرت در امر قضا در شهر کوفه اشتغال داشت و سابقه قضاوت در دوران دو خلیفه قبل از حضرت را نیز داشت در یکی از قضاوت ها دچار لغزش شد و قضاوت خلاف شرع انجام داد. امام علی (علیه السلام) از او انتقاد کرد هرچند در ظاهر دلیلی بر این که عمدی در کار بوده باشد نیست و فرمود :

سوگند به خدا تو را به بانقیا (روستایی در نواحی فرات کوفه) دو ماه تبعید می کنم تا در آن جا بین یهود قضاوت کنی. (59)

هرچند این حکم به علت شهادت حضرت علی (علیه السلام) اجرا نشد، (60) اما حاکی از این است که حضرت با تخلفات قضات در احکام صادره با شدت برخورد می کردند و حتی در مواردی که قاضی از روی بی دقتی یا بی توجهی حکمی را برخلاف شرع صادر می نمود، محل مأموریت او را تغییر می داد و در واقع او را به مکانی سختتر تبعید می کرد.

قاطعیت در اجرای احکام و قوانین الهی

چنان که در مقدمه بحث گذشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره شخصیت علی (علیه السلام) فرمود: «زبان از بدگویی علی بردارید که او در اجرای دستور خدا بی پروا و سخت گیر است و نسبت به دین خدا اهل سازش و مدهانه نیست» (61) و نیز امیرمؤمنان درباره خود فرمود:

«وَاللّٰهُ لَا أَدَهَنْتُ فِي دِينِي» (62)

سوگند به خدا، هرگز در دینم مدهانه و تسامح نکرده ام.

هم چنین به هنگام جاری کردن حد بر ولیدبن عقبه در زمان عثمان، هرچند قدرت در اختیار او نبود اما با نفوذ و موقعیتی که داشت حکم الهی را جاری ساخت که بیانگر قاطعیت آن حضرت در اجرای احکام الهی است. با این همه، آنچه حضرت را از دیگر زمامداران ممتاز می سازد این است که حضرت قبل از این که این قاطعیت را نسبت به دیگران داشته باشد نسبت به خود اعمال نمود و کوشید تمام قوانین را اجرا کند و با خواسته های نفسانی که ممکن است زمامدار را به این امر سوق دهد که از اجرای قوانینی که بر ضد اوست بپرهیزد به شدت مبارزه کرد و در عمل نشان داد تا زمانی که انسان این قاطعیت را در مورد خود به کار نبرد نمی تواند در رخدادهای سیاسی و اجتماعی آن را به کار گیرد. بدین جهت بود که به یاران خود سفارش می کرد:

«عِبَادَ اللَّهِ... وَ لَا تَرْخُصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدَاهِنُوا وَ تَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخْصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ فَتُهْلِكُوا وَ لَا تُدَاهِنُوا فِي الْحَقِّ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ وَ عَزَمْتُمُوهُ فَتَخْسِرُوا خُسْرَانًا مُّبِينًا» (63)

ای بندگان خدا!... به نفس خویش اجازه مدهانه [آزادی بیش از حد و سهل انگاری] ندهید که شما را به ستم می کشاند و آن گاه که حق را شناختید و حق بر شما رو آورد، هرگز مدهانه نکنید که زیانی آشکار به شما می رسد. حضرت در نامه ای به عثمان بن حنیف می فرماید:

همانا من نفس خود را با پرهیزگاری می پرورانم تا در روزی که پریم ترین روزهاست در امان ماند و بر کرانه های لغزشگاه پایدار ماند. اگر می خواستم می توانستم از عسل پالوده و مغز گندم و بافته ابریشم استفاده کنم، لیکن هوای نفس من بر من چیره نخواهد گردید و حرص من به گزیدن خوراک ها نخواهد کشید، که شاید در حجاز یا یمامه کسی حسرت گرده نانی برد یا هرگز شکمی سیر نخورد. آیا رواست که من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی باشند که از گرسنگی به پشت دوخته، و جگرهایی سوخته؟ آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان گویند و در ناخوشایندی های روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی الگو و نمونه ای بر ایشان نشوم... (64)

حضرت در اجرای احکام الهی نسبت به خود آن قدر سخت گیری کرد که حتی از سهمیه ای که به عنوان یک فرد مسلمان از بیت المال داشتند بهره نبرد و حتی زمانی که حاکم و خلیفه مسلمین بود، از دارایی خود (باغی که داشت) در مدینه استفاده می کرد. (65) آن حضرت هیچ گاه از غذا سیر نخورد و نفس خود را از باب مواسات و همگونی با فقیران و طبقه ضعیف جامعه گرسنه نگه می داشت. (66) این شدت عمل آن حضرت نسبت به خود تا آن جا ادامه داشت که حضرت از ترس این که مبادا امام حسن و امام حسین (علیه السلام) از روی ترحم مقداری زیتون یا روغن به نان های خشک اضافه کنند، انبان مخصوص نان های مصرفی خود را مهر و موم می نمود. و در جواب شخصی که از او سؤال کرد: آیا استفاده از این روغن و زیتون بر شما حرام است؟ فرمود: نه، بلکه بر امامان حق و پیشوایان راستین لازم است در امور معیشتی خود همانند فقیران و ناداران زندگی کنند تا فقر و ناداری باعث طغیان فقیران نشود و هر وقت فقر بر آنان فشار آورد بگویند: بر ما چه باک! سفره

امیرالمؤمنین نیز مانند ماست. (67)

بدین ترتیب حضرت نه فقط اجرای تمام احکام را بر خود لازم می داند، بلکه به عنوان زمامدار حتی از مواردی که شرعا بر او واجب نیست به لحاظ این که حاکم مسلمانان است اجتناب می کند. (68) بدین ترتیب نه تنها به دنبال راهی برای فرار از قانون نسبت به خود نبود، بلکه مواردی را که قانون برای او و دیگران مشروع می دانست از آن رو که زمامدار مسلمانان بود، برای خود مشروع نمی دانست و سخت ترین شرایط را برای زندگی شخصی خود فراهم آورده بود.

طبیعی است فردی که این گونه با نفس خود رفتار می کند و چیزی جز رضای خدا برای او مطرح نیست، در اجرای احکام الهی سخت گیر باشد. حضرت از ابتدای خلافت، مسیر قانون را حکم خدا و پیامبر و فهم خود از آیات و کلام رسول الله قرار دادند و تا پایان عمر بر آن ثابت قدم ماندند و در مواردی که افراد سعی داشتند با استفاده از موقعیت قبیلگی و نژادی وسیله ای برای فرار از قانون بیابند، به شدت با آنان مقابله کرد. برای نمونه می توان به اجرای حد توسط آن حضرت بر نجاشی شاعر که شرب خمر کرده بود اشاره نمود. قیس بن عمرو، معروف به نجاشی، از اصحاب امام علی (علیه السلام) و از شاعران عصر خویش بود. اشعار و قصاید او در تحریک روحیه سپاه امیرمؤمنان در نبرد صفین هم چنان بر صفحات تاریخ می درخشد. نجاشی در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان، به منزل ابوسمک اسدی رفت و به وسوسه او و به اتفاق هم شراب نوشیدند و از حال طبیعی خارج شدند. از سروصدای آنان، همسایه ها از واقعه مطلع شدند. مأموران حکومت علوی نجاشی را دستگیر کردند و ابوسمک از صحنه گریخت. علی (علیه السلام) در اجرای حکم الهی، هشتاد تازیانه به جهت شرب خمر و بیست تازیانه به جهت شکستن حرمت ماه رمضان بر نجاشی زد.

جریان اجرای حد شرب خمر بر نجاشی، شاعر بزرگ کوفه، بر بستگان او گران آمد. گروهی از یمنیان از جمله طارق بن عبدالله نهدی که از قبیله نجاشی بودند و علی (علیه السلام) را نیز در نبرد صفین همراهی کرده بودند، ناراحت شدند. طارق نهدی که از این جریان سخت برآشفته بود نزد علی (علیه السلام) آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! ما هرگز ندیده ایم که در نزد والیان حق و عدل، اهل معصیت و تفرقه با اطاعت کنندگان و مردان فضیلت و تفرقه گریز، یکسان باشند، تا این که امروز تو را دیدیم که با برادرمان نجاشی چنین کردی. تصورمان این بود که نجاشی با آن همه فضیلت و دفاع از تو، مشمول رأفت و مهتر قرار می گیرد. شما با برادر ما نجاشی کاری کردی که دل های ما را به درد آوردی و ما را از هم پراکنده ساختی و ما را به راهی کشاندی که اگر آن راه را در پیش بگیریم ما را به دوزخ خواهد کشانید و معدّب خواهیم شد.

حضرت علی (علیه السلام) در جواب او با استناد به آیه ای از قرآن کریم فرمود:

«وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ». آری ای برادر نهدی! حدود الهی بر همگان سنگین است و فقط خاشعان می توانند آن را تحمل کنند... (69)

قاطعیت نسبت به تخریب کنندگان فرهنگ اسلامی و باورهای دینی

مقوله فرهنگ و عرصه باورهای مذهبی و دینی یک ملت، جایگاهی خاص و موقعیتی ویژه نزد آنان دارد و از

حرمت و قداست ممتازی برخوردار است. تضعیف، سست نمودن و ایجاد وهن و بی تفاوتی در این حریم،

پیامدها و آثار منفی و جبران ناپذیری بر پیکره اعتقادات مردم برجای خواهد نهاد.

از این رو، امامان معصوم (علیه السلام) و رهبران مذهبی اسلام سکوت و بی تفاوتی در برابر چنین موضوعی را روا نمی دانستند و به مبارزه با آن برمی خاستند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از تصدی امر خلافت، برای تبیین فرهنگ صحیح اسلامی و جلوگیری از انحراف اندیشه اصیل دینی، اولاً دستور داد کسانی که مایل هستند علوم را بنویسند، کاغذ و قلمی فراهم آورند. حارث اعور، وسایل نوشتن را فراهم کرد و آنچه را که آن حضرت می فرمود، می نوشت. (70) از این طریق امام (علیه السلام) سیاست عدم کتابت حدیث را که از سوی خلفا اجرا می شد، لغو کرد. علی (علیه السلام) در کنار رواج کتابت حدیث، با پدیده قصه خوانی (71) برخورد شدید کرد و از آن جلوگیری نمود و فرمود: اگر کسی قصه

حضرت داود (علیه السلام) با اوریا را از منابع یهودی نقل کند او را حدّ خواهم زد. (72)

امیرمؤمنان (علیه السلام) قصّه گو و داستان سرایی را در مسجد دید که با بیان افسانه ها مردم را سرگرم می کند؛ لذا تازیانه ای بر پیکر او نواخت و او را از مسجد راند. (73) هنگامی که علی (علیه السلام) به بصره آمد، قصه خوانان را از مسجد بیرون کرد. (74) بعد از آن حضرت، امام حسن (علیه السلام) نیز از پدیده قصه خوانی نهی فرمود. (75) امام سجاد (علیه السلام) نیز حسن بصری را که زمانی قصه خوان بود، از این کار نهی فرمود و او نیز پذیرفت. (76) پدیده قصه خوانی که مورد نهی شدید بود و گاهی با برخورد معصومان (علیه السلام) مواجه می شد، یک برنامه رمان و قصه عادی و در جهت فرهنگ و اندیشه دینی مردم نبود، بلکه به منظور و اهانت به مقدسات و باورهای دینی جامعه صورت می گرفت.

امام هادی (علیه السلام) با جماعت به ظاهر مسلمان و غلات که به اسم دین و به نام ائمه (علیه السلام) با اعتقادات و مبانی اصیل دینی مبارزه می کردند، به مبارزه برخاست و علاوه بر فرهنگ سازی در جامعه و پاسخ گویی به شبهات آنان و گوشزد نمودن بدعت ها و گمراهی های افرادی چون «فارس بن حاتم»، دستور قتل وی را صادر فرمود (77) و بهشت را برای قاتل او تضمین کرد. (78)

یکی دیگر از زمینه های انحراف در اعصار پیشین و امروز، سرخوردگی گروهی از مردم و انزوایی از جامعه و روی آوری به صوفی گری است. زهد منفی و دنیاگریزی که شانه خالی کردن از مسؤولیت ها و در نتیجه، به دنبال آن اجتماع ستیزی، منهی و مطرود و در تقابل با روح همزیستی اسلامی است. امام علی (علیه السلام) در این حوزه نیز نسبت به افرادی که درصدد تغییر شکل فرهنگ اسلامی بودند بی تفاوت نبودند بلکه با این افکار و اعمال با شدّت برخورد می کردند.

حسن بصری در مسجد به تبلیغ روش صوفیان و افکار آنان می پرداخت و بدین طریق کسب شهرت می نمود.

امام علی (علیه السلام) در برابر انحرافات فکری و عملی وی موضعگیری نمود و او را از مسجد اخراج کرد. (78)

هم چنین علاء بن زیاد حارثی را به جهت رویگردانی از زندگی و در پیش گرفتن روش صوفیان، مورد سرزنش قرار داد و او را راهنمایی کرد که به خانه و کاشانه خود بازگردد. (80)

شدت عمل در برابر معترضان و منتقدان توطئه گر

امیرمؤمنان (علیه السلام) در دوران حکومت خود با دو نوع پرسش گری و خرده گیری، روبه رو بود : عده ای از سر خیرخواهی، به مواردی از سیاست ها و عملکرد امام اعتراض داشتند و گروهی با غرض ورزی و با مقاصد ناپاک و شوم دست به انتقاد می زدند.

علی (علیه السلام) در قبال این اعتراضات، دو نوع برخورد متفاوت داشت : با منتقدان و معترضان ناآگاه که از سر غفلت و کوتاه نظری زبان به انتقاد می گشودد، برخوردی نرم و ملایم داشت؛ نخست، سخن آنان را می شنید و آن گاه با بیانی متین به انتقاداتشان پاسخ می داد، ولی با منتقدان و معترضانی که قصد توطئه و تضعیف پایه های نظام و تحریک احساسات مردم را داشتند، از کلمات شدید و کوبنده استفاده می کرد و آن گونه عرصه را بر آنان تنگ می نمود که مجال هر نوع تحرکی را سلب و ایشان را از رفتارشان پشیمان می ساخت.

جالب توجه است، که حضرت در این مورد هم فقط به تذاکرات شدید زبانی اکتفا کرده و از روش تنبیه و یا زندان استفاده نکرده اند. در این جا، به دو نمونه آن اشاره می کنیم :

1. ایشان به «برج بن مسهرطائی» آن هنگام که او صدا به «لاحکم الا لله» بلند کرد، چنین فرمودند :
«أُسْكُتْ! قَبَّحَ اللَّهُ يَا أَثَرْم! فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتُ فِيهِ ضَعِيفًا شَخْصًا، خَفِيفًا صَوْتًا؛ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمَتْ نُجُومُ قَرْنِ الْمَاعِزَةِ.» (81)

ای کسی که دندان های پیشت افتاده است! خاموش باش. خدا تو را زشت گرداند. به خدا سوگند. تو وقتی که حق به میدان آمد و ظاهر شد، شخصی فرومایه و ضعیف بودی و صدایت پنهان بود، ولی همین که باطل سربرکشید و فریاد کرد، مانند شاخ بز، آشکار شدی.

2. روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) بر منبر مسجد کوفه، ایراد سخن می کرد و جریان حکمیت میان خود و معاویه را شرح می داد. ضمن سخنان خود، جمله ای فرمود. اشعث بن قیس به آن بزرگوار اعتراض کرد و گفت : «این سخن، به ضرر توست نه به سود تو!» حضرت نگاهی به او انداخت و گفت :

«مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ. حَائِكُ بْنُ حَائِكٍ، مُنَافِقُ بْنُ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرَ مَرَّةً وَالْإِسْلَامَ أُخْرَى؛ فَمَا فَذَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكٌ وَلَا حَسْبُكَ وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَنْفَ لَحَرَى أَنْ يَمُقْتَهُ الْأَقْرَبُ وَلَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ.» (82)

تو چه می فهمی که زیان و سود من در چیست. نفرین خدا و نفرین کنندگان بر تو. ای متکبر فرزند متکبر، و منافق فرزند کافر! به خدا سوگند، تو یک بار در عهد کفر و یک بار دیگر در دولت اسلام به اسارت درآمدی و در هیچ یک از آن دو واقعه، نه ثروت نجات داد و نه خویشانت. شخصی که شمشیر را به کسان خود هدایت کند و مرگ را به سویشان بکشانند، سزاوار است که نزدیکانش او را دشمن دارند و بیگانگان به او اطمینان نورزند.

نتیجه گیری

مباحث گذشته ما را به این نکته رهنمون می سازد که به کارگیری قاطعیت و مدارا در کنار هم سبب استحکام و

تداوم حکومت خواهد بود. اما آنچه باید مدّ نظر قرار گیرد این است که قاطعیت در احکام الهی باید به گونه ای اعمال شود که با عطوفت و مهربانی حاکم بر دستورات دین اسلام تنافی نداشته باشد به گونه ای که درنهایت بتوان تصویری دل نشین، قابل قبول و جامع از دین اسلام به همگان ارائه کرد.

پی نوشت ها :

1. برای اطلاع بیشتر، ر. ک : سید محسن امین، اعیان الشیعه، (بیروت : دارالتعارف للمطبوعات، 1406 ق.) ج 1، ص 373421؛ ابوعبدالله محمد بن محمد مفید، الارشاد، (چاپ اول، قم : مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، 1413 ق.) ج 1، ص 57.
2. آل عمران، آیه 159 و نیز درباره تعبیر مشابه، ر. ک : آیات توبه/128 و 6، کهف/6، فاطر/8 و شعراء/215214.
3. انبیاء، آیه 107 و نیز برای تعبیر مشابه، ر. ک : آیات حجر/88 و اعراف/199.
4. فتح، آیه 29.
5. توبه، آیه 4 و نیز برای تعبیر مشابه، ر. ک : آیات فرقان/52، نجم/29 و هود/113 و برای اطلاع بیشتر، ر. ک : محمدحسین طباطبائی، تفسیرالمیزان، (بیروت : مؤسسة الاعلمی للمطبوعات) ج 9، ص 159؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، (چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1364) ج 7، ص 293.
6. قلم، آیه 9.
7. مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، فرهنگ علوم سیاسی، گردآوری و تدوین علی آقابخشی، (تهران : مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، 1375) ص 392. 393.
8. در فرهنگ علوم سیاسی، خشونت معادل واژه انگلیسی Violence به کار می رود و «عبارت است از کاربرد نیرو در غیرجای خود یا برخلاف قانون. خشونت وسیله ای است برای اعمال فشار و اجبار و با این خصیصه ممتاز می شود که نیاز به آلات و ادوات دارد. خشونت نزدیک به نیرو است، زیرا آلات خشونت نیز مانند هر ابزار دیگر به این منظور طراحی شده و به کار می روند که نیروی طبیعی را زیاد کنند تا جایی که در مرحله آخر، ممکن است جایگزین آن گردند» (همان، ص 415).
9. همان.
10. همان؛ ص 307.
11. برای اطلاع بیشتر ر. ک : فصلنامه کتاب نقد، شماره 1814.
12. «... به خدا سوگند اگر ترس از ایجاد شکاف و اختلاف در میان مسلمانان نبود و بیم آن نمی رفت که بار دیگر کفر و بت پرستی به سرزمین اسلام بازگردد و اسلام محو و نابود شود، با آنان به گونه دیگری رفتار می کردیم».
- مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان (چاپ هفتم، قم : مؤسسه امام صادق، 1377 ق.) ص 70؛ به نقل از : ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 307.
13. ر. ک : سیره پیشوایان، ص 7177.
14. رویین ردای خلافت را رهاساختم، و دامن خود را از آن درپیچیدم (و کنار رفتم) در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که آیا با دست تنها [بدون یاور] بپا خیزم [و حق خود و مردم را بگیرم] یا در این محیط پرخفقان و ظلمتی که پدید آورده اند، صبر کنم؛ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان باایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج وامی دارد. [عاقبت] دیدم بردباری و صبر، به عقل و خرد نزدیک تراست، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می ماندم که خار در چشم و استخوان درگلو دارد، با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت می برند. نهج

البلاغه صبحی صالح (مؤسسه الهجرة، چاپ پنجم، 1412 ق.) خطبه.3

15. برای اطلاع بیشتر، ر. ک : سیره پیشوایان، ص.6477

16. سیدمرتضی عسکری، احادیث ام المؤمنین عایشه (چاپ پنجم، التوحید للنشر، 1414 ق.) ج1، ص.127

17. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب (چاپ دوم، قم : مؤسسه دارالهجرة، 1404 ق.) ج2، ص.336

18. سبحانی، جعفر، فروغ ولایت (چاپ دوم، انتشارات صحیفه، 1371) ص347352 و نیز ر. ک : سیره پیشوایان، ص.82

19. ر. ک : ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح (دارالندوة، بیروت) ج2، ص301؛ ابوعبدالله محمد بن محمد مفید،

الجمال (چاپ دوم، قم : انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1416 ق.) ص.313314

20. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه. 169

21. همان، خطبه.6

22. همان، خطبه. 22

23. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج2، ص316 و نیز ر. ک : الجمال، ص336 و درباره تعابیر مشابه : ر. ک :

الفتوح، ج2، ص312 و 317.

24. احادیث ام المؤمنین عائشه، ج1، ص244؛ سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در اسلام، ترجمه نجمی و

همکاران (چاپ چهارم، مجمع علمی اسلامی، 1368) ج2، ص.213214

25. همان.

26. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه. 29.

27. نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین (قم : منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي) ص.35.

28. همان.

29. اما سرّ اختلاف روش علی (علیه السلام) در جنگ صفین و جمل که آن جا مهاجم و فراری و زخمی را می

کشت و این جا فراریان را تعقیب نمی کرد و مجروحان را نمی کشت و آن ها را که سلاح خود می افکندند یا به

خانه ها پناه می بردند، امان می داد این بود که فرماندهان و رهبران اهل جمل (طلحه و زبیر) کشته شده بودند،

و دیگر پایگاه و جمعیتی نداشتند که به آن بازگردند و فتنه را از سرگیرند. همه به خانه ها برگشتند و دیگر نه

جنگجو بودند، نه مخالف و نه معارض؛ راضی بودند که کسی با آن ها کاری نداشته باشد و قهرا وظیفه درباره آن

ها که دیگر به فکر جمع آوری لشکر و از سرگرفتن جنگ نبودند برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود. اما

اهل صفین، به پایگاه و اردویی مجهز برمی گشتند که فرمانده داشت و اسلحه، زره، نیزه، و شمشیر برایشان

فراهم می کرد، جوایزی بینشان پخش می نمود، آذوقه تهیه می دید، بیماران را عیادت، و دست و پاشکستگان را

شکسته بندی می کرد، زخمیان را درمان می نمود، پیاده ها را مرکب و برهنگان را جامه می داد، و باز دوباره همه

را به میدان می فرستاد، و آماده نبرد می کرد. از این رو علی (علیه السلام) این دو گروه را به یک چشم ننگریست،

که وظیفه را در پیکار با گویندگان لاله الاالله به درستی می دانست، حق را برایشان شرح می داد و هرکه نمی

پذیرفت شمشیر به رویش می کشید؛ جز این که توبه کند. (حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه (بیروت :

داراحیاء التراث العربی) ج15، ص75).

30. سیره پیشوایان، ص.83

31. مورخان نقل کرده اند خربت که در جنگ صفین از یاران حضرت علی (علیه السلام) بود و پس از ماجرای

- حکمیت، در این جنگ منحرف شد. او به همراه یارانش نزد امام علی (علیه السلام) آمد و در حالی که در میان یارانش محافظت می شد، خطاب به حضرت گفت : به خدا سوگند، من دیگر از تو اطاعت نخواهم کرد، با تو نماز نخواهم خواند، از تو جدا خواهم شد و دیگر با شما همکاری نخواهم کرد. علی (علیه السلام) خیریت را نصیحت فرمود : که اگر از من جدا شوی مرتکب نقض عهد و پیمان و معصیت خدا خواهی شد، و تنها به خود زیان خواهی رساند، انگیزه تو از این کار چیست؟ خیریت در مقابل منطق و کلام نرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) پاسخی برای گفتن نداشت و متعهد شد که فردا نزد حضرت بیاید و با او به مناظره و گفت گو بنشیند؛ ولی او به تعهد و پیمان خود عمل نکرد و هیچگاه نزد علی (علیه السلام) برنگشت. ر. ک : ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات (انتشارات انجمن آثار ملی) ج 1، ص 331؛ محمد بن جدیر طبری، تاریخ طبری (بیروت : مؤسسة الاعلمی للمطبوعات) ج 4، ص 86؛ ابن اثیر، الكامل، ج 3، ص 364، دارصادر، بیروت.
32. نهج البلاغة صبحی صالح؛ قصار 420 و نیز برای تعابیر مشابه ر. ک : تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، (قم : انتشارات جامعه مدرسین) ج 6، ص 53؛ مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج 2، ص 204، چاپ رحلی.
33. تاریخ طبری، ج 4، ص 53؛ فروغ ولایت، ص 630.
34. همان.
35. ر. ک : الغارات، ج 1، ص 367، شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 3، ص 146؛ الكامل، ج 3، ص 371 و برای تعابیر مشابه (برخورد شدید پیامبر (صلی الله علیه وآله) با جاسوسان و دستور به قتل آن ها) ر. ک : مغازی، ج 2، ص 797؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 4041 (و درباره برخورد امام حسن (علیه السلام) با جاسوسان معاویه و دستور به قتل آنان) الارشاد، ج 2، ص 9.
36. وقعه صفین، ص 9297.
37. الغارات، ج 1، ص 1718؛ بحارالانوار، ج 33، ص 356.
38. نهج البلاغة صبحی صالح؛ نامه 53 (عهدنامه مالک اشتر).
39. همان، نامه 18 و برای تعابیر مشابه و نامه های حضرت به سایر کارگزاران ر. ک : همان، نامه 27 و نامه 26.
40. همان، کلمات قصار 110.
41. همان، نامه 46.
42. محمدباقرمجلسی، بحارالانوار، ج 41، ص 111.
43. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح الکاتب، تاریخ یعقوبی، (بیروت : دارصادر) ج 2، ص 18.
44. الغارات، ج 1، ص 66.
45. بحارالانوار، ج 32، ص 32 و درباره تعابیر مشابه ر. ک : بحارالانوار، ج 41، ص 110. و برای موارد مشابه ر. ک : نهج البلاغة صبحی صالح، خطبه 224 و الكامل ابن اثیر، ج 3، ص 399.
46. محمدباقرمجلسی، بحارالانوار، ج 41، ص 108.
47. نهج البلاغة صبحی صالح، خطبه 15 و برای تعابیر مشابه ر. ک : همان، خطبه 232.
48. همان، خطبه 224.
49. همان.
50. ر. ک : طه حسین مصری، علی و بنوه، (چاپ دوازدهم، مصر : دارالمعارف، [بی تا])؛ مدرسی، سید هادی، الاخلاقیات امیرالمؤمنین، (بیروت : مؤسسه الاعلمی، [بی تا]) ص 358.

51. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه. 41
52. ر. ک : الكامل ابن اثیر، ج3، ص370؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج3، ص144؛ نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، (بیروت : دارالحیاء التراث العربی) ج17، ص404
53. ر. ک : نهج البلاغه صبحی صالح، نامه. 71
54. ر. ک : همان، نامه. 5
55. همان، نامه. 45
56. همان، نامه. 19
57. همان، نامه. 3
58. همان، نامه. 20
59. ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج4، ص98 و نیز ر. ک : قاموس الرجال، ج5، ص406
60. شریح قاضی، در سال 18 هجری از جانب خلیفه دوم قاضی کوفه گردید. او از آن زمان تا سال 79 عصر حکومت حجاج بن یوسف در پست قضا باقی ماند و جمعا به مدت 61 سال بین مردم قضاوت کرد. در سال 67 که مختار ثقفی روی کار آمد، شریح را طلبید و به او گفت : امام علی (علیه السلام) در فلان روز به تو چه گفته بود؟ شریح جریان تبعید را بازگو کرد. مختار گفت : سوگند به خدا در کوفه نباید بمانی. آن گاه او را دو ماه به روستای بانقیا تبعید نمود تا در میان یهودیان قضاوت کند. (ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج4 ص99).
61. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج21، ص385 و سیره ابن هشام، ج4، ص249250
62. تاریخ خلفا، ص 537 به نقل از نهج الصباغه.
63. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج77، ص291
64. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه 45، و نیز ر. ک : بحارالانوار، ج40، ص341 و ج41، ص102؛ الكامل ابن اثیر، ج3، ص401
65. الكامل ابن اثیر، ج3، ص400؛ بحارالانوار، ج41، ص137
66. اعیان الشیعه، ج1، ص331
67. آل کاشف الغطاء، محمدحسین، اصل الشیعه و اصولها (چاپ اول، مؤسسه الامام علی (علیه السلام)) ص199
68. حضرت هنگام حکومت در کوفه از زندگی در قصر حکومت (دارالامارة) خودداری کردند و در منزل جعدة بن هبیره مخزونی فرزند خواهر خود، سکنی گزیدند. وقعة صفین، ص3؛ فروغ ولایت، ص430).
69. ر. ک : الغارات، ج42، ص335؛ بحارالانوار، ج41، ص9
70. تاریخ الخلفا، ص252
71. برنامه قصه خوانی از سوی خلفا مجاز شمرده شده بود و قصه خوانان در مسجد برای مردم قصص یهودی را درباره انبیای پیشین و رهبانان مسیحی نقل می کردند.
72. مجمع البیان، ج8، ص472؛ تاریخ الخلفا، ص252
73. تهذیب الاحکام، ج10، ص149
74. ر. ک : وسائل الشیعه، ج2، ص515
75. ر. ک : تاریخ یعقوبی، ج2، ص227. 228

76. ر. ک : وفيات الاعيان، ج 1، ص 70.

77. نمونه ای از این قاطعیت در زمان حاضر، فتوای تاریخی امام خمینی (ره) درباره سلمان رشدی، نویسنده کتاب آیات شیطانی است.

78. ر. ک : خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث (قم : مرکز نشر آثار شیعه) ج13، ص.238244

79. التراتیب الاداریه، ج 2، ص 272.

80. نهج البلاغه، خطبه 209.

81. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 184.

82. همان، خطبه 19.